



نقل از جنگ عینک

زمستان ۱۴۰۴ مجموعه مقالات گل یخ

<https://peyrang.net/jong.eynak>

هنر جنگ ماکیاولی

و واسازی سه مسئله بنیادین آن

کیانوش دل‌زنده

مقدمه:

«هنر جنگ» به‌مثابه میدان اندیشه

کتاب «هنر جنگ» (The Art of War) اثر نیکولو ماکیاولی، تنها اثری است که در زمان حیات او، در سال ۱۵۲۱ میلادی، به چاپ رسید؛ نکته‌ای که خود به‌تنهایی جایگاه خاص این متن را در میان آثار ماکیاولی برجسته می‌کند. در نگاه نخست، این اثر بیش از آنکه واجد بار فلسفی یا سیاسی به نظر برسد، شبیه رساله‌ای فنی در باب سازمان‌دهی نظامی، آموزش سربازان، آرایش قوا و

تاکتیک‌های جنگی است. همین ظاهر فنی سبب شده است که «هنر جنگ» اغلب در حاشیه منظومه فکری ماکیاولی قرار گیرد و در قیاس با آثاری چون «شهریار» و «گفتارها»، کم‌اهمیت‌تر یا صرفاً مکملی کاربردی تلقی شود. با این حال، چنین خوانشی نه تنها تقلیل‌گرایانه است، بلکه نسبت ماکیاولی با مسئله جنگ را نیز به‌درستی درک نمی‌کند. «هنر جنگ» را می‌توان یکی از انضمامی‌ترین میدان‌هایی دانست که در آن مسائل بنیادین اندیشه ماکیاولی - ضرورت، انتخاب، کنش انسانی، فضیلت و دوام دولت - نه در سطح انتزاع نظری، بلکه در قالب سازمان‌دهی مادی نیروها و تصمیم‌های عملی آزموده می‌شوند. جنگ، در این متن، صرفاً موضوعی نظامی نیست؛ بلکه صحنه‌ای است که در آن سیاست در خشن‌ترین و عریان‌ترین شکل خود ظاهر می‌شود.

ماکیاولی در این اثر، برخلاف روح مسلط بر قرون وسطی و حتی بخش‌هایی از اندیشه رنسانسی، جنگ را نه تقدیری الهی، نه حادثه‌ای اتفاقی، و نه صرفاً تکلیفی دینی یا اخلاقی، بلکه دانشی اکتسابی معرفی می‌کند؛ دانشی که می‌توان آن

را آموخت، تمرین کرد، اصلاح نمود و عقلانی ساخت؛ تأکید بر میلشای دولتی، آموزش و انضباط مستمر، بازخوانی انتقادی تاکتیک‌های کلاسیک یونانی و رومی، توجه وسواس‌گونه به جزئیات عملیات نظامی، و مهم‌تر از همه، تقدم استراتژی و سازمان‌دهی جمعی بر شجاعت فردی، «هنر جنگ» را در زمره نخستین متون علم نظامی مدرن قرار می‌دهد. از همین روست که این اثر، به واسطه ترجمه‌ها و خوانش‌های بعدی، بر اندیشه نظامی متفکران و سیاستمدارانی چون گوستاو آدولف، فردریک کبیر، توماس جفرسون و حتی کلاوزویتس اثر گذاشت.

این مقاله با این پیش‌فرض حرکت می‌کند که «هنر جنگ» نه اثری حاشیه‌ای و نه مکملی فرعی برای «شهریار» و «گفتارها»، بلکه میدان انضمامی‌ای است که در آن ماکیاولی مسئله بنیادین خود را صورت‌بندی و تا حدی حل و فصل می‌کند: چگونه می‌توان در دل ضرورت، امکان کنش خوب و پایدار سیاسی را اندیشید؟ برای پاسخ به این پرسش، متن حاضر سه مسئله به‌هم‌پیوسته را بررسی می‌کند: مسئله



سخنگو، مسئله منطق جنگ در سیاست، و مسئله امکان
کنش خوب در جهانی تحت سلطهٔ ضرورت.



خرید از سایت نشر عینک با تخفیف

WWW.EYNAKPUB.IR

مسئله سخنگو:

چه کسی حق دارد از جنگ بگوید؟

• چرا کولونا؟ تناقض مزدور/فضیلت

یکی از نخستین و درعین حال معنادارترین پرسش‌هایی که «هنر جنگ» پیش می‌کشد، نه مستقیماً درباره محتوا، بلکه درباره صداست: چه کسی سخن می‌گوید؟ ماکیاولی چرا تصمیم می‌گیرد اندیشه ضد مزدوری خود را از زبان فابریزیو کولونا بیان کند؟ در اوایل قرن شانزدهم، خاندان کولونا در بازسازی استحکامات فلورانس نقش داشتند. ماکیاولی نیز به‌عنوان کارگزار جمهوری در این پروژه مشارکت کرد و حتی از سوی دولت فلورانس مأمور شد تا برای گفت‌وگو با فابریزیو به رم سفر کند. پس از سقوط جمهوری، کولوناها همچنان روابط نسبتاً خوبی با پاپ‌ها و خاندان مدیچی حفظ کردند. این پیشینه، انتخاب کولونا را به‌عنوان سخنگوی اندیشه ضد مزدور ماکیاولی به‌شدت مسئله‌دار می‌کند.

پژوهشگران کلاسیکی چون ریدولفی و منسفیلد به تفاوت میان فابریزیوی تاریخی و فابریزیوی گفت‌وگویی اشاره

کرده‌اند، اما اغلب از توضیح چرایی این تفاوت سر باز زده‌اند. مالت، فابریزیو دیالوگ را کاریکاتوری از نسخه تاریخی او می‌داند، بی‌آنکه منطق این انتخاب را روشن کند. برخی دیگر، مانند وریه، این انتخاب را صرفاً تمهیدی ادبی برای نمایش تضاد میان نظر و عمل تفسیر کرده‌اند. مقاله حاضر استدلال می‌کند که این تبیین‌ها، اگرچه بخشی از حقیقت را نشان می‌دهند، اما برای فهم عمق انتخاب ماکیاولی کافی نیستند. ماکیاولی از همان آغاز، مسئله جنگ را نه در سطح هنجاری «چه کسی شایسته است فرماندهی کند»، بلکه در سطح بحران نمایندگی سیاسی صورت‌بندی می‌کند: اینکه چه کسی می‌تواند سخن بگوید، نه لزوماً چه کسی باید. به‌گفته کولیش، تفسیر فابریزیو تنها با بازسازی شبکه روابط سیاسی زمانه ممکن است؛ شبکه‌ای از دشمنی‌ها، اتحادها و خیانت‌های سیاسی که نشان می‌دهد «هنر جنگ» نه در خلأ نظری، بلکه در متن مناسبات قدرت نوشته شده است و از همین رو، هر خوانش صرفاً فنی یا آموزشی از این اثر را از بنیان بی‌اعتبار می‌کند. ماکیاولی در دوره بازگشت مدیچی‌ها به قدرت، از سیاست کنار گذاشته

شده و آشکارا با آنان خصومت داشت. در چنین شرایطی، انتخاب فابریتزویو کولونا - که خاندانش در رقابت تاریخی با اورسینی‌ها، متحدان مدیچی، قرار داشت - می‌توانست حامل کنایه‌ای سیاسی باشد، کنایه‌ای که تنها در بستر شبکه‌ای پیچیده از مناسبات قدرت قابل فهم است.

• شبکه قدرت: کولونا، اورسینی و مدیچی

اورسینی‌ها اشراف رُمی‌ای بودند که قرن‌ها با کولوناها در ستیز به سر می‌بردند و نفوذ گسترده‌ای در سیاست پاپی داشتند. در مقابل، مدیچی‌ها با خاندان اورسینی پیوندهای خویشاوندی برقرار کرده بودند؛ از جمله ازدواج لورنتسو باشکوه با کلاریس اورسینی و پیرو با آلفونسینا اورسینی. ماکیاولی در «تاریخ فلورانس» تصریح می‌کند که این وصلت‌ها نارضایتی مردم فلورانس را برانگیخت، زیرا نشانه‌ای از گرایش مدیچی‌ها به اشراف خارجی، نه به شهروندان خودی، تلقی می‌شد.

پس از ۱۴۹۸ و سقوط جمهوری سودرینی، کولوناها به همراه دیگر مخالفان مدیچی، در صف دشمنان آن خاندان قرار گرفتند. از همین‌رو، هنگامی که فلورانس در سال ۱۵۰۵

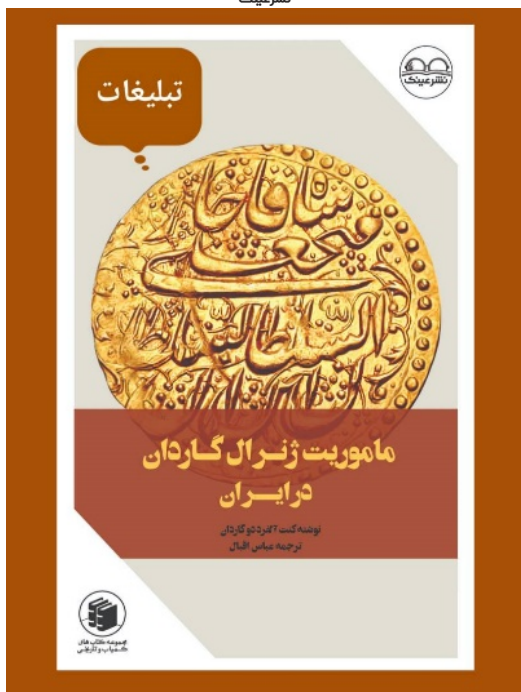
مزدوران کولونا را به خدمت گرفت، این تصمیم به روشنی اقدامی ضد مدیچی و ضد اورسینی بود. در همان دوره، اورسینی‌ها در خدمت پاپ سیکستوس چهارم بودند که به فلورانس حمله کرد. سزار بورجیا نیز، بنا به مصلحت، گاه از اورسینی‌ها و گاه از کولوناها استفاده می‌کرد و پس از تثبیت قدرت، همان مزدوران را از میان برمی‌داشت. ماکیاولی در «شهریار» و گزارش‌های سیاسی‌اش بارها به این وقایع اشاره می‌کند و از گفت‌وگوی خود با پائولو اورسینی یاد می‌کند؛ کسی که زمانی مورد اعتماد فلورانس بود اما بعدتر به ابزار پاپ بدل شد. این شبکه پیچیده قدرت نشان می‌دهد که چرا ماکیاولی، در میان همه چهره‌های نظامی ممکن، فابریزیو کولونا را برگزید؛ شخصیتی که از نظر تاریخی ضد اورسینی، ضد مدیچی، و در نتیجه در مقطعی نزدیک‌تر به مواضع جمهوری خواهانه خود ماکیاولی قرار داشت.

• فابریزیو به مثابه تجسم بحران

برای ماکیاولی، فابریزیو کسی است که از ایمان برای عمل استفاده می‌کند، نه برای کناره‌گیری از عمل. او سخنگوی اندیشه‌ای است که بر فضیلت شهروندی و برتری ارتش

مردمی نسبت به نیروهای مزدور تأکید دارد. ارتش شهروندی از افراد عادی تشکیل می‌شود که به سبب حس مسئولیت و احترام به خود، شجاع تر و میهن دوست ترند؛ درحالی که مزدوران بی تفاوتی نسبت به سرنوشت شهر، فاسد و ناپایدارند. از این منظر، انتخاب فابریتزویو به عنوان فرماندهای مزدور که از ارتش مردمی دفاع می‌کند، تناقض را تشدید می‌کند.

ماکیاولی این تناقض را پنهان نمی‌کند، بلکه آگاهانه آن را به صحنه می‌آورد. فابریتزویو نه حل کننده تناقض مزدور/فضیلت، بلکه تجسم زنده آن است. مزدوری که از فضیلت جمهوری دفاع می‌کند، آینه‌ای است از وضعیت بحرانی جمهوری فلورانس؛ وضعیتی که در آن حتی دفاع از ارتش مردمی، ناگزیر از زبان مزدور بیان می‌شود. فابریتزویو نه ناجی، بلکه نشانه بحران است. در این معنا، ماکیاولی نه در پی حل تناقض میان مزدوری و فضیلت، بلکه در پی عیان کردن وضعیتی است که در آن سیاست، حتی برای دفاع از خود، ناچار به سخن گفتن از موضعی ناسازگار با اصولش می‌شود.



WWW.EYNAKPUB.IR

مسئله منطق:

جنگ در منطق سیاست ماکیاولی کجاست؟

به روایت رامین جهاننگلو، ماکیاولی به هیچ روی جنگ طلب نیست و در هیچ یک از آثار او ستایشی از جنگ به چشم



نمی‌خورد. با این حال، دولت به عنوان مرکز قدرت، پیش از هر چیز قلمروی کنش کسی است که قدرت را به دست آورده و می‌کوشد آن را حفظ کند. سیاست نزد ماکیاوولی، نه قلمرو عقلانی نهادسازی، بلکه میدان عمل سیاست‌گزار است. نظام سیاسی ساخته مردانی است که بنا بر ضرورت، دولت ایجاد می‌کنند و پیروزی سیاسی آنان، ریشه در پیروزی نظامی‌شان دارد. از همین روست که همهٔ پیامبران مسلح پیروز شدند و پیامبران بی‌سلاح ناکام ماندند.

ضرورت اعمال زور زمانی پدیدار می‌شود که مسئله حفظ شرایط سیاسی، بیش از تغییر آن‌ها مطرح باشد. جنگ‌ها هنگامی «درست» اند که ضروری باشند؛ نه از حیث اخلاقی، بلکه از حیث اجتناب‌ناپذیری. هر بررسی‌ای درباره تأسیس یک نهاد سیاسی، ناگزیر مستلزم اندیشیدن به جنگ است. لئو اشتراوس با تمایز میان جنگ‌های معلول ضرورت و جنگ‌های معلول انتخاب یا جاه‌طلبی، این گسست را برجسته می‌کند. جنگ‌های ناشی از جاه‌طلبی در خدمت گسترش قدرت‌اند، در حالی که جنگ‌های ضروری از اجبار بقا سرچشمه می‌گیرند. این تمایز نشان می‌دهد که هر

خوانش اخلاقی یا لیبرال از ماکیاولی، که قصد دارد جنگ را بر اساس عدالت یا خیرخواهی فردی قضاوت کند، ناگزیر با چالش مواجه می‌شود؛ زیرا ضرورت سیاسی اغلب منطق خود را تحمیل می‌کند. همین تمایز نشان می‌دهد چرا ماکیاولی از ارتش ملی دفاع می‌کند: ارتش مردمی سازوکاری است برای مهار پیامدهای ویرانگر ضرورت، نه ابزاری برای جاه‌طلبی.

مسئله امکان:

چگونه کنش خوب در دل ضرورت ممکن می‌شود؟ ماکیاولی این پرسش را با مفهوم ویرتو پاسخ می‌دهد؛ مفهومی که نه فضیلت اخلاقی کلاسیک است و نه مهارت فنی صرف. به تعبیر آلتوسر، ویرتو کیفیتی است متعلق به شرایط ذهنی لازم برای ایجاد دولتی که بتواند دوام بیاورد. ویرتو توانایی تشخیص لحظه، انتخاب ابزار مناسب و عمل در نقطه گسست میان آنچه هست و آنچه باید حفظ شود. در «هنر جنگ»، این گسست به روشنی نمایان است: گسست میان حقیقت مؤثر امور - سازمان‌دهی مادی نیروها،



انضباط، آموزش و لجستیک- و بازنمایی ایدئولوژیک جنگ؛ همچون شوالیه‌گری، شجاعت فردی یا تقدیر الهی. ماکیاولی با بسط ویرتو نشان می‌دهد که کنش خوب نه بیرون از ضرورت، بلکه دقیقاً در دل آن ممکن می‌شود. ویرتو هنر مهار ضرورت است، نه انکار آن. از این رو، «هنر جنگ» نه صرفاً کتابی درباره جنگ، بلکه رساله‌ای درباره امکان سیاست در جهانی است که هیچ‌گاه از ضرورت رها نمی‌شود.

نتیجه‌گیری:

سیاست، وقتی جنگ را فراموش می‌کند

در پایان، «هنر جنگ» دیگر نه رساله‌ای کلاسیک در تاریخ نظامی‌گری است و نه حتی مکملی فنی برای «شهریار». این متن را باید به مثابه هشدار سازختاری فهمید: ماکیاولی لحظه‌ای را نشانه می‌رود که سیاست، ناتوان از سازمان‌دهی پایدار بدن جمعی، ناچار به بازتولید خود در قالب جنگ می‌شود. نه جنگِ اعلام‌شده، بلکه جنگی خزنده، درونی و دائمی.

ماکیاولی در این اثر، آگاهانه از جایگاه فرمان دادن کناره می‌گیرد. «هنر جنگ» دستورالعمل نیست؛ صحنه‌چینی است. او نشان می‌دهد که وقتی سیاست، نسبت خود با خشونت را نیندیشد، خشونت به‌جای سیاست می‌نشیند. شهروند مسلح در این متن نه قهرمان است و نه ابزار؛ او نشانه بحران است: نشانه‌ی نظمی که بقایش را فقط در آماده‌باش دائمی می‌یابد.

ماکیاولی جنگ را نه به‌عنوان استثنا، بلکه به‌عنوان افق همیشگی سیاست وارد بحث می‌کند. اما هم‌زمان هشدار می‌دهد که سیاستی که این افق را به رسمیت نشناسد، ناگزیر آن را به‌شکل بی‌مهار تجربه خواهد کرد. در این معنا، «هنر جنگ» بیش از آنکه از چگونگی جنگیدن بگوید، از ناتوانی سیاست در مهار جنگ پرده برمی‌دارد.

سکوت ماکیاولی در پایان متن، سکوت رضایت نیست؛ سکوتِ اتهام است. او نمی‌گوید چه باید کرد، چون مسئله برای او نسخه‌پیچی نیست، بلکه افشاگری است. افشای این واقعیت که سیاست، اگر نتواند جنگ را بفهمد، خود به



جنگی علیه جامعه بدل می‌شود؛ جنگی بی‌پرچم، بی‌قهرمان و بی‌پایان.

از این‌رو، «هنر جنگ» متنی است که هنوز خاتمه نیافته است. نه به سبب کهنگی، بلکه به دلیل تداوم مسئله‌ای که طرح می‌کند. ماکیاولی ما را در نقطه‌ای رها می‌کند که هیچ جمع‌بندی آرام‌بخشی در کار نیست: سیاست یا می‌آموزد چگونه با جنگ فاصله‌ای اندیشیده برقرار کند، یا محکوم است در سکوت به شکل جنگی فرساینده و درونی ادامه پیدا کند.

خرید کلیه کتاب‌ها از سایت عینک با تخفیف

WWW.EYNAKPUB.IR

با اشتراک گذاشتن این مقاله

جنگ عینک را به دوستانتان معرفی کنید.

